

هرچه
مے خواہے
باش
۵
ہر وقت سرخالی
درس بنوان!
۸



ISSN 1735-5745

ویژہی نوجوانان، سال نوزدہم، شمارہی ۹ الکترونیک، پنج شنبہ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۸، ۱۰ رمضان ۱۴۴۰، ۱۶ مه ۲۰۱۹

ماہ گرفتگی

امشب
چراغ اتاقت را
خاموش کرده ای.

اخبار می گوید
ماہ گرفتگی است.

سایہ برین
خبرنگار جوان از تہران



نگاہی بہ دنیای رؤیایی «رونالد اونگ» ۴

نقاشی خوابہا!

جماعت البته هر شب در این ویژه‌نامه، اقامه می‌شود. این برنامه ساعت ۱۸ تا ۲۱ در میدان امام حسین ۴ دایر است.

حفاظن و قاریان نوجوان در فرهنگسرای دانش

کودکان و نوجوانان حافظ و قاری قرآن کریم، هم‌زمان با ماه مبارک رمضان در فرهنگسرای دانش گردهم می‌آیند تا در جشنواره‌ای با این موضوع شرکت کنند.

به گزارش روابط عمومی مراکز فرهنگی هنری منطقه ۲۱ تهران، اولین جشنواره‌ی قرآنی «بچه‌های آسمانی» با مشارکت مساجد، مدارس و شهرداری منطقه ۲۱ در رشته‌های حفظ و قرائت قرآن مجید، در رده‌های سنی کودک و نوجوان برگزار می‌شود. در این جشنواره، کودکان چهار تا شش ساله با حفظ و قرائت سوره‌ی قدر، کودکان هفت تا ۱۱ ساله، حفظ و قرائت آیه‌الکرسی و نوجوانان ۱۲ تا ۱۶ ساله نیز با حفظ و قرائت سوره‌ی واقعه می‌توانند در این دوره از مسابقات شرکت کنند. برای دریافت اطلاعات بیشتر می‌توانید با شماره‌ی تلفن ۴۴۵۲۶۴۶۲ تماس بگیرید.



عکس: بهاره اسدی / آرشیو عکس روزنامه‌ی همشهری

یک جزء از قرآن کریم توسط قاریان نوجوان و جوان ممتاز و بین‌المللی کشور تلاوت می‌شود. هم‌چنین مسابقه‌هایی هم برگزار می‌شود که هر شب، هشت نفر از شرکت‌کنندگان جایزه می‌گیرند. نماز

اجرای کرسی تلاوت قرآن، مسابقه، برنامه‌های ویژه‌ی کودکان، برپایی غرفه‌های فرهنگی هنری و افطاری ساده تا ۱۴ خرداد در میدان امام حسین ۴ در حال برگزاری است. به گزارش رسانه‌ی

خبری سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، این ویژه‌نامه به‌مناسبت فرارسیدن ماه رمضان و به‌همت مدیریت فرهنگی هنری منطقه ۲۱ به اجرا درمی‌آید. در این ویژه‌نامه، روزانه

دهمین روز ماه مبارک رمضان را شروع کرده‌ایم و حالا در گوشه و کنار شهر ویژه‌برنامه‌های این ماه با حضور مردم، رونق بیش‌تری یافته است؛ برنامه‌هایی از این دست که در این مطلب خبرهایشان را می‌خوانید.

جشن در ۹ جای تهران

جشن «بر آستان جانان» به‌مناسبت ماه مبارک رمضان تا یکم خردادماه در فرهنگسراهای ابن‌سینا، اشراق، رازی، خاوران، بهمن، ولا، بهاران و باغ‌سوزه‌ی قصر و بوستان المهدی ۳ اجرا می‌شود. به گزارش رسانه‌ی خبری سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، جشن «بر آستان جانان» از شب اول ماه مبارک رمضان از ساعت ۲۱ تا ۲۳ برپا می‌شود. این جشن تا شب نیمه‌ی ماه ادامه دارد و در قالب فعالیت‌های متنوع فرهنگی هنری، از جمله اجرای موسیقی نواحی اقوام ایرانی در محوطه‌ی باز مکان‌های گفته شده، برگزار می‌شود.

افطاری ساده

در میدان امام حسین ۴

ویژه‌نامه‌ی «ضیافت‌الحسین» با

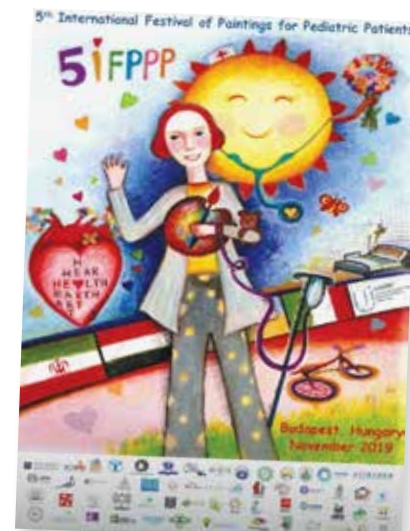
جشنواره‌ای برای کودکان بیمار فرخوان داد

آماده برای یک مسابقه‌ی نقاشی

درمانی را داشته‌اند، می‌توانند تا ۱۹ خرداد ۱۳۹۸ با ارسال آثار خود، در این جشنواره شرکت کنند. شرکت‌کنندگان باید آثار خود را در اندازه‌ی کاغذ A4 و ترجیحاً افقی ارائه کنند. موضوع نقاشی هم سلامتی است. اطلاعات مورد نیاز: نام و نام خانوادگی / سن / شماره‌ی تماس / نشانی پستی / سابقه‌ی بستری در بیمارستان (نام بیماری و نام بیمارستان).

کودکان و نوجوانانی که دوست دارند در این جشنواره شرکت کنند، می‌توانند نقاشی‌های خود را به نشانی تهران، انتهای بلوار کشاورز، خیابان دکتر قریب، مرکز طبی کودکان، ساختمان شماره‌ی دو، طبقه‌ی چهارم، دبیرخانه‌ی جشنواره‌ی نقاشی برای کودکان بیمار بفرستند یا آثار خود را به نشانی ifppp.heart@gmail.com ای‌میل کنند. آثاری که از طریق ای‌میل ارسال می‌شود باید با کیفیت حداقل ۳۰۰ دپی‌ای اسکن و ای‌میل شود. از میان آثار دریافتی پس از دوری، ۲۰۰ اثر برای چاپ در کتاب انتخاب و ۱۲ اثر نیز (سه اثر در هر گروه سنی) به‌عنوان آثار برگزیده انتخاب خواهند شد. تندیس و مدال جشنواره نیز در مراسم اختتامیه‌ی جشنواره در آبان ۱۳۹۸ در کشور مجارستان به برگزیدگان اهدا می‌شود.

گروه بین‌المللی سلامت و هنر از گروه‌های فعال شبکه‌ی جهانی آموزش و پژوهش‌های علمی یوسرن در نظر دارد با هدف توجه و حمایت از سلامت روان کودکان و نوجوانان بیمار، پنجمین جشنواره‌ی بین‌المللی نقاشی برای کودکان بیمار را برگزار کند. تمامی کودکان و نوجوانان زیر ۱۸ سال (متولدین آبان ماه ۱۳۸۰ و پس از آن) که در گذشته سابقه‌ی بستری در یکی از مراکز



عکس: پرچم‌چهره‌ریان

کچل کفتر باز در پارک لاله

مهرنوش شریعتی به‌عنوان بازیگر و بازی‌دهنده‌ی عروسک‌ها ایفای نقش می‌کنند. در این اثر هنری، عبدآشنایی آهنگ‌ساز، سهیلا باجلان طراح و سازنده‌ی عروسک، آویده سعادت پژوه طراح صحنه و مرضیه ایمان‌خانی طراح لباس هستند. این نمایش باز تولید کارگاه عروسکی گروه «تئاتر معاصر» است و تا ۳۱ خرداد، هر روز به جز شنبه‌ها، ساعت ۱۹ و ۳۰ دقیقه برای عموم در سالن گلستان مرکز تولید تئاتر و تئاتر عروسکی کانون اجرا می‌شود. برای خرید اینترنتی بلیت می‌توانید به سایت تیوال به نشانی www.tiwall.com مراجعه کنید. این نمایش تا ۳۱ خرداد ادامه دارد.

اگر اهل تئاتر هستی یادت باشد که نمایش «کچل کفتر باز» در مرکز تولید و تئاتر عروسکی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در پارک لاله در حال اجراست. داستان کچل کفتر باز، یک داستان آذری قدیمی است؛ داستان دو موجود عجیب و غریب که به دختر غمگینی یاد می‌دهند چگونه شاد شود. به گزارش روابط عمومی کانون پرورش فکری، این نمایش، تلفیقی از اجرای بازیگران و تکنیک عروسکی است که نسرین خنجری با نگاهی آزاد به داستان قدیمی آذربایجانی «کچل کفتر باز» آن را نوشته است. بر اساس این خبر در نمایش عروسکی کچل کفتر باز، فرزین محدث، مینووش رحیمیان و

هم‌شهری

گروه ضمایم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله

نشانی: تهران، خیابان ولی‌عصر ۳۳،

نرسیده به پارک وی، کوچه‌ی توج،

شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری

(طبقه‌ی پنجم، دوچرخه)

تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

آتلیه: گشتاسب فروزان (مدیر هنری)، علیرضا صفری (صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی عزیز (مسئول هماهنگی)، و با سپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری صندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۲۹۵
نمبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱
پست الکترونیک: docharkheh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

[docharkheh_weekly](https://www.docharkheh_weekly.com)

www.hamshahronline.ir/service/children

سردبیر: مناف یحیی پور

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، فریبا خانی

(خبر و ایستگاه)، نفیسه مجیدی زاده (دماسنج)،

حدیث لزرغلامی (خانه‌ی فیروزه‌ای)، علی مولوی

(شهر رنگ و چرخ فلک)، آیداد ابوترابی (راه‌انداز)

و چرخ‌سبز)، محمد سرابی (کافه دوچرخه)،

حسین تولایی (شعر)، شادی خوشکار (داستان

نوجوان)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی

نشریه)، نیلوفر نیک‌بنیاد و یاسمن رضائیان



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری

ویژه‌ی نوجوانان

سال نوزدهم، شماره‌ی ۹ الکترونیک

پنج‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۸

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری

مدیر مسئول: مه‌رمان کریمی

گوشی تو یادگاری ما آشناست

● یاسمن رضائیان

هر روز و در اطراف ما گفت‌وگوهای بسیاری در جریان است. گفت‌وگوی آدم‌ها با هم که آن‌ها را می‌شنویم و گفت‌وگوهای سایر موجودات با هم که ما نمی‌توانیم بشنویم. اما اگر کمی سعی کنیم جهان را در این حالت تصور کنیم، گفت‌وگوهای بسیاری کشف خواهیم کرد. از هم‌صحبتی نسیم و برگ‌های درخت تا هم‌صحبتی خورشید و غروب.

وقتی فکر می‌کنم در جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، روی زمین، زیر و بالای آن و حتی در آسمان‌ها، گفت‌وگوهایی در جریان هستند، شگفت‌زده می‌شوم. حتی در فاصله‌هایی بسیار دور تر، در آن سوی سال‌های نوری، در آن سوی کیهانشانی که نمی‌دانیم انتهایش کجاست، گفت‌وگوهایی وجود دارند. مادر مرکز گفت‌وگوهای بی‌نهایتی قرار داریم که صدای بیش‌ترشان را نمی‌شنویم.

گاهی با خودم فکر می‌کنم آن بالا چه گفت‌وگوهای بی‌نظیری شنیده می‌شود. گفت‌وگوی ماه و ستاره، خورشید و عطارد، گفت‌وگوی خرده‌سیارک‌ها با فضای بین‌ستاره‌ای، وقتی که دارند از مدار سیاره‌ای عبور می‌کنند. گفت‌وگوی روز با نیمه‌ی تاریک زمین، گفت‌وگوی شب با نور.

گوش تو باید با این حرف‌ها آشنا باشد و حتماً تو از هم‌صحبتی مخلوقات با هم لذت می‌بری و به نظرت خوب است که جهان در گفت‌وگو با خودش است. گفت‌وگو نشانه‌ی زنده‌بودن است و جهانی که مدام در حال صحبت است، جهانی زنده است.

حالا این روزها داری با ما حرف می‌زنی، باروشی که روش معمول آدم‌ها نیست، اما بر ایمان عجیب هم نیست. از نظر ما طبیعی‌اش این است که کسی رو در رویمان بنشیند و صحبت کند یا شاید از پشت تلفن صدایش را بشنویم. شنیدن صدا، برای ما معمول است که صدای ما بشنویم، اما در گفت‌وگوی تو با ما صدایی شنیده نمی‌شود. یعنی گوش ما محدودتر از آن است که بخواهد صدای تو را بشنود. با این حال ما این نوع گفت‌وگو را درک می‌کنیم و از تصور این که تو داری با ما حرف می‌زنی به خودمان می‌بالیم. آخر کدام مخلوق است که از این که خالقش با او صحبت می‌کند به خودش نبالد و خوشحال نشود؟

من دوست دارم برای گفت‌وگو با تو کلماتم را دقیق انتخاب کنم تا زیباترین‌ها را به تو بگویم، اما راستش اگر این انتخاب کلمات دست خودم باشد به مشکل می‌خورم. نمی‌دانم واقعاً کدام یک از آن‌ها بامسماتر است و کدام یک حس قلبی مرا عمیق‌تر می‌رساند. تو می‌دانی که من برای انتخاب کلمه‌ها به سختی می‌افتم. برای همین خودت کلمه‌ها را انتخاب کردی و در دعا و قرآن قرار دادی. این روزها من با زبان قرآن و دعا با تو حرف می‌زنم و مطمئنم که این کلمات زیباترین و بامسماترین کلماتی هستند که می‌توانم برای گفت‌وگو با تو بر زبان بیاورم.

به گفت‌وگوهای جهان فکر می‌کنم، به این که این روزها گفت‌وگوها رنگ و بوی دیگری گرفته‌اند. این روزها و در ماه رمضان بسیاری از آدم‌ها و مخلوقات، با زیباترین و بامسماترین کلمات، دارند با تو حرف می‌زنند. چه شگفت‌انگیز بود اگر می‌توانستم صدای این گفت‌وگو را بشنوم. آن وقت، اطراف من سراسر پر از کلمات حمد و تسبیح بود و اگر می‌شد این کلمات را دید، فضایی را می‌دیدم که در آن کلمات دعا و نیایش رو به آسمان بالا می‌رفتند. با این که نه می‌توانم صدای گفت‌وگوها را بشنوم و نه می‌توانم کلمات گفت‌وگوها را ببینم، اما می‌توانم چشم‌هایم را ببندم و در ذهنم به تو فکر کنم. همین که در ذهنم تو را می‌بینم و صدای تو را می‌شنوم برایم کافی است؛ تویی که حواست به همه‌ی ما هست و گوشت با کلمات زیبای دعا‌های ما آشناست.

ممنونم که ذهن را آفریدی

● بهار کاشی

خانهای که روی ارتفاع یک کوهستان است، می‌گوید زندگی باشکوه‌تر از آن است که تا امروز فکرش را می‌کردی. خانهای که در دره‌ای سبز میان دو قله‌ی مرتفع نشسته، می‌گوید زندگی جذاب‌تر از آن است که تا امروز تجربه کرده‌ای. خانهای که در امتداد دریاست، می‌گوید زندگی زیباتر از آن است که تصورش را می‌کردی.

رفته بودیم سفر. از کنار دریا و جنگل و کوه گذشتیم. از دشت و کویر گذشتیم. از ارتفاع کوهستان‌های پرشکوه و دره‌های سبز پوشیده از آواز پرندگان گذشتیم. همه به مقصد فکر می‌کردند و این که اگر جای خوبی پیدا کردیم بایستیم و عکس بگیریم، فکر من اما پیش زندگی‌هایی بود که در چنین مکان‌هایی وجود دارد.

زندگی در طبیعت حتماً تفاوتی بزرگ با زندگی میان ساختمان‌های بلند و بی‌نهایت دارد. این جا زندگی پررنگ‌تر است؟ واقعی‌تر است؟ دلنشین‌تر است؟ پرصداتر است؟ نه، هر کدام از این‌ها می‌تواند باشد و هیچ کدام نیست. چیزی فراتر از توصیفی ساده است.

چیزی، مایه‌ای، در قلب طبیعت وجود دارد که به زندگی‌ها و آدم‌های این مکان‌ها سرایت می‌کند. آن مایه در وجود آدم‌ها جریان می‌یابد، به قلب و دست و ذهن آن‌ها می‌رسد، بعد آوازی می‌شود در قلب، قاب عکسی می‌شود در ذهن و گاهی تصویری رنگارنگ می‌شود بر کاغذ، که دست‌هایی هنرمند آن را کشیده‌اند.

رازی در طبیعت وجود دارد که زندگی مردم طبیعت‌نشین را بی‌نظیر می‌کند. رازی که من هنگام سفر و گذشتن از طبیعت، آن را در قلبم حس می‌کنم؛ اما نمی‌توانم توصیفش کنم.

گاهی آدم‌ها از این که کلمه‌ها محدودند و نمی‌توانند همه‌ی حس‌ها را توصیف کنند گله می‌کنند، اما من می‌گویم «خدایا ممنونم که ذهن را آفریده‌ای؛ که اگر کلمات نمی‌توانند حسی را توصیف کنند، ذهن می‌تواند آن حس را تصور کند؛ همان حس‌هایی که به ما می‌گویند زندگی می‌تواند منحصر به فردتر از آن باشد که ما درک کرده‌ایم.»



تصویرگری: الکساندر جورجویچ

برای امام حسن مجتبی‌ع

تولد نور و زیبایی

شبیه به داستان توی قصه‌های شیرین است. این که شب، شهر را پوشانده باشد و ناگهان خانهای از نور بدرخشند. وقتی تو به دنیا آمدی خانه از نور حضورت درخشید.

در خیال‌های روشن من، شب نیمه‌ی ماه رمضان، ناگهان به خودش آمد و دید چه روشن شده است. پی نوری گشت که آن چنان مهتابی‌اش کرده بود. نگاهش به خانهای تو افتاد. روشنایی‌اش را یافت. وقتی تو به دنیا آمدی، خانه‌تان از نور حضورت درخشید. آن نور، نور تولد اولین نوه‌ی پیامبر ص بود. تو اولین کسی هستی که چنین مقام بارزش و پرشکوهی داری. پدرت امیرمؤمنان علی‌ع و مادرت فاطمه زهرا ص و جدت پیامبر خاتم، محمد ص، جهان به خودش بالید از این تولد و از این عظمت خانه روشن شد.

صدای آوازی تولد نوزادی که تو بودی به گوش شب نیمه‌ی ماه رمضان رسید. او از این که این فرصت نصیبش شده بود تا تو را ببیند، به خودش بالید و در دلش گفت: «چه نعمتی که بعد از این، مرا با نام تو به یاد می‌آورند.»

مادر آستانه‌ی نیمه‌ی ماه رمضان تولد تو، اولین نوه‌ی خاتم پیامبران ص، را به جهان تبریک می‌گویم و نیز به شب و ماه کاملش، که زیبایی قرص آن شبیه به زیبایی صورت و سیرت تو است.

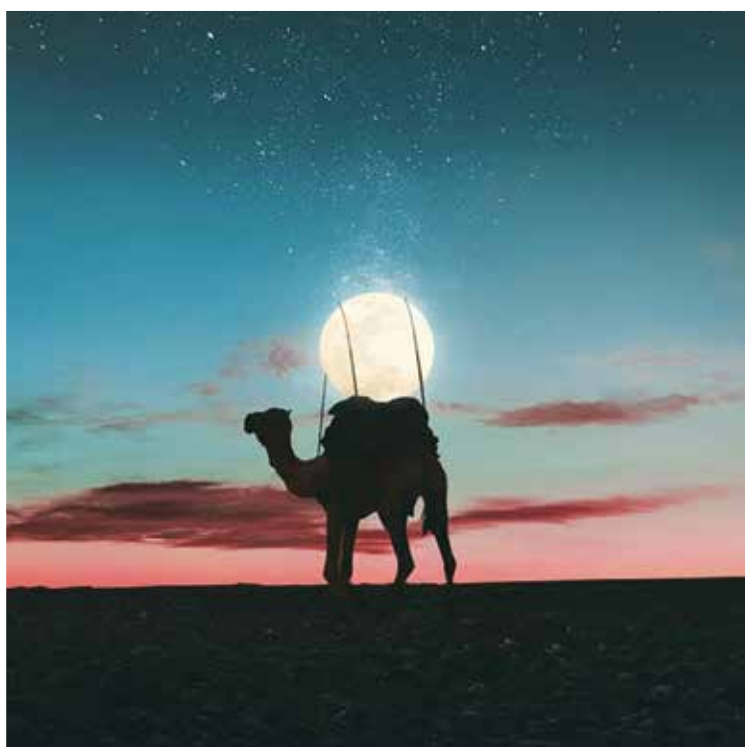
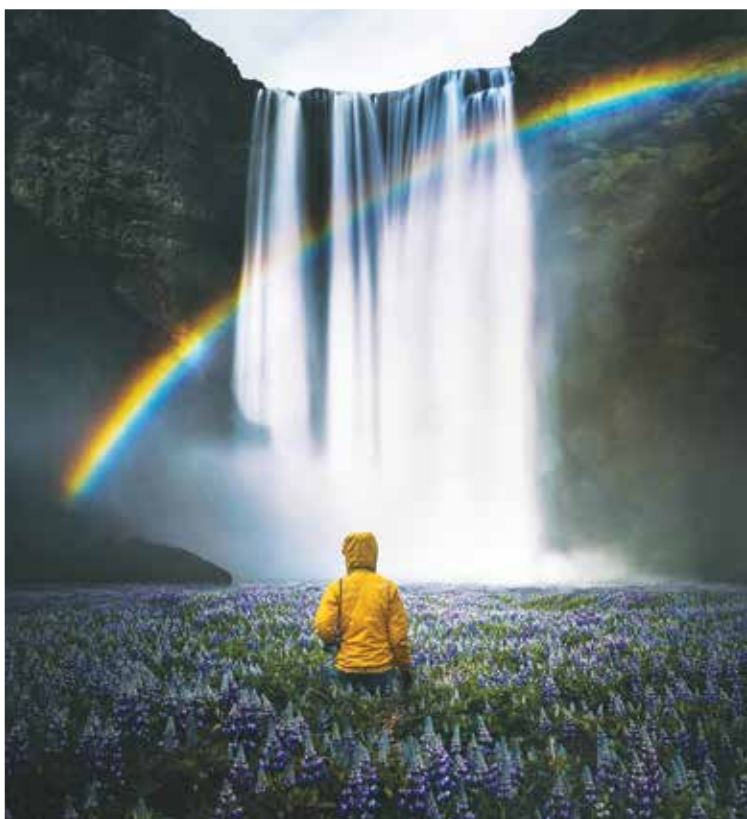
نگاهی به دنیای رؤیایی «رونالد اونگ»

نقاش خواب‌ها!

● علی مولوی

گاهی در خواب‌هایمان چیزهای عجیب و جالبی می‌بینیم که وقتی بیدار می‌شویم به نظرمان خنده‌دارند؛ گاهی در خواب‌هایمان پرواز می‌کنیم، روی ابرها راه می‌رویم، ماه را در دستمان می‌گیریم و اتفاق‌های جالب و رؤیایی دیگر. آثار «رونالد اونگ»، هنرمند ۹۹ ساله‌ی اهل مالزی هم مانند خوابند. هر هنرمندی روش خاص خودش را برای بیان هنر دارد و رونالد اونگ با استفاده از هنر دیجیتال، دیدمان را نسبت به جهان اطرافمان عوض می‌کند.

اونگ با تلفیق عناصر جهان اطرافش، تصاویری رؤیایی مثل خواب خلق می‌کند و هر روز آثار شگفت‌انگیز خود را در صفحه‌ی اینستاگرامش برای ۲۵۰ هزار هوادارش به اشتراک می‌گذارد.





گاهی اوقات فکر می‌کنم که آدم‌ها می‌توانند اشیا را بیش‌تر از هم‌دیگر دوست داشته باشند. او فکر مرا می‌خواند و بلند می‌گوید که هنوز کلی راه در پیش دارم.

دو چرخه‌ی مورد علاقه‌ام را از روی تخت بر می‌دارم. چرخ‌هایش زردند و بدنه‌اش قرمز. دو سال و نیم است که به همین شکل باقی مانده است، بدون هیچ تغییری.

از او می‌پرسم: «این دو چرخه تغییر نکرده است.

به خاطر همین، من همواره او را دوست می‌دارم.

آدم‌ها تغییر می‌کنند، این طور نیست؟»

او به گل خود آب می‌دهد و می‌گوید: «بله،

تغییر می‌کنند. غیر ممکن است که تغییر نکنند. اما

انسان‌ها یک‌دیگر را با وجود تغییرات هم دوست

می‌دارند.»

حرف‌های او برایم عجیب‌اند، به او می‌گویم: «اما آدم‌ها

وقتی تغییر می‌کنند که دیگر خودشان نیستند. اگر

دو چرخه‌ی من تبدیل به شیء دیگری بشود، باز هم او را

دوست خواهم داشت؟»

او لبخند می‌زند. سرم را نوازش می‌کند. می‌گویم: «می‌دانم،

آدم آدم است، فرق دارد، یعنی...»

هر چه می‌خواهی بباز

● نرگس پرسنده خیال

تصویرگری: نجیبا ترکمان



- اگر من آب بروم و اندازه‌ی یک جوجه بشوم، باز هم مرا دوست خواهی داشت؟

- بله، آن وقت می‌توانم با خیال راحت تو را در آغوش بگیرم.

- اگر به اندازه‌ی یک قاره بزرگ شوم، چه؟

- آن وقت تو مرا در آغوش خواهی گرفت.

- اگر سرخ شوم؟ نه، زرد! نه، اگر رنگ به رنگ شوم؟

- باز هم تو را دوست خواهم داشت.

- اگر به یک غار، درون جنگلی تار تبدیل شوم؟

- درون تو پناه خواهم گرفت، این روزها سخت تنهاییم.

- اگر بال‌های یک پرنده، گردن یک زرافه و پاهای یک

قورباغه را داشته باشم، بخزم، شنا کنم، راه بروم و پرواز کنم،

آن زمان چه؟

- آن وقت مرا به هر جا خواهی برد، مگر می‌شود دوست نداشته باشم؟

او لبخند می‌زند و برمی‌خیزد.

به دو چرخه‌ی خود خیره می‌شوم. بعد به او می‌گویم: «اما

اگر باز هم تغییر کنم، آخر اگر این تغییر باعث شود آدم دیگری

بشوم و دیگر نخواهم تو را دوست داشته باشم چه؟»

- آن وقت من هم آن قدر تغییر خواهم کرد تا دیگر تو را

دوست نداشته باشم. درد نمی‌تواند زنده بماند، می‌تواند؟»

باورم نمی‌شود، می‌گویم: «اما مگر همواره دوستم نخواهی

داشت؟»

به سمت باغ می‌رود. با صدای نرمی می‌گوید: «تغییر کنم،

تغییر کنی، شاید، نمی‌دانم.»



نگاهی به رمان «سفیر شهر آدم‌نباتی‌ها»

نهی خواهر کنترول شوم!

روز رنگه

● مهدی مردانی

امروز هم
دستان بابا بوی نان می‌داد
آیینه می‌خندید
تا صورت او را نشان می‌داد
امروز در تقویم
یک روز رنگی بود
آهسته در گوش خدا گفتم
امروز هم روز قشنگی بود

امروز هم
من خنده‌ی خورشید را دیدم
نبض زمین را زیر پایم باز فهمیدم
در خواب گلدان
رد پای ابر پیدا بود
دیدم که پلک خاک مرطوب است
احساس کردم
حال گل خوب است

● جواد قاسمی

ثابتی، فقط به انجام آن وظیفه مشغول باشند. این‌جا هم آدم‌ها چند تیپ هستند. آدم‌های تیپ الف باهوش‌ترند و کارهای تخصصی را برعهده دارند؛ نگاهانی و بسیاری از خدمات هم برعهده روبات‌هاست و... در این جهان همه‌ی کارها و سخنان و رفت و آمدها و روابط آدم‌ها، کاملاً تحت کنترل است.

رمان سفیر شهر آدم‌نباتی‌ها، به قلم ضحی کاظمی و تصویرگری سوسن آذری، در ۱۷۷ صفحه، ابتدا در سال ۱۳۹۵ منتشر شد و تا سال ۱۳۹۷ به چاپ چهارم رسید. ناشر این کتاب «هوپا» و قیمت آن ۱۷ هزار تومان است. در توضیح پشت جلد کتاب آمده است که این داستان در آینده و بعد از جنگ جهانی پنجم اتفاق می‌افتد، وقتی که «همه چیز در دنیا تغییر کرده، خبری از حیوانات و گیاهان نیست و انسان‌ها دیگر به شکلی که امروز می‌شناسیم، نیستند. انسان‌ها دو دسته شده‌اند، انسان‌های تیپ «الف» و انسان‌های تیپ «بی» یا همان آدم‌نباتی‌ها. آدم‌های تیپ الف کار می‌کنند و آدم‌نباتی‌ها فقط می‌خورند و می‌خوابند و بازی می‌کنند. ماجرای «سفیر شهر آدم‌نباتی‌ها» از آن‌جا آغاز می‌شود که...»

هم می‌خندیم. هر چند از هر دو تایشان حالمان به هم می‌خورد. در همین چند سطر علاوه بر شیطنت بچه‌ها، با حس‌های آن‌ها نسبت به هم‌دیگر هم آشنا می‌شویم.

مدت زیادی نمی‌گذرد تا وارد ماجرای فرار این سه دوست صمیمی از کشور نوجوانان بشویم و در نقشه کشیدن و فرار جهان‌های گوناگون همراهشان شویم. جهان داستان گاهی ما را به یاد تصاویری می‌اندازد که از زندگی زنبور عسل یا مورچه‌ها شنیده‌ایم که گویی هر سه دسته از آن‌ها وظیفه‌ی مشخصی دارند و همواره باید به شکل مشخص و با قواعد خودمان را داریم.



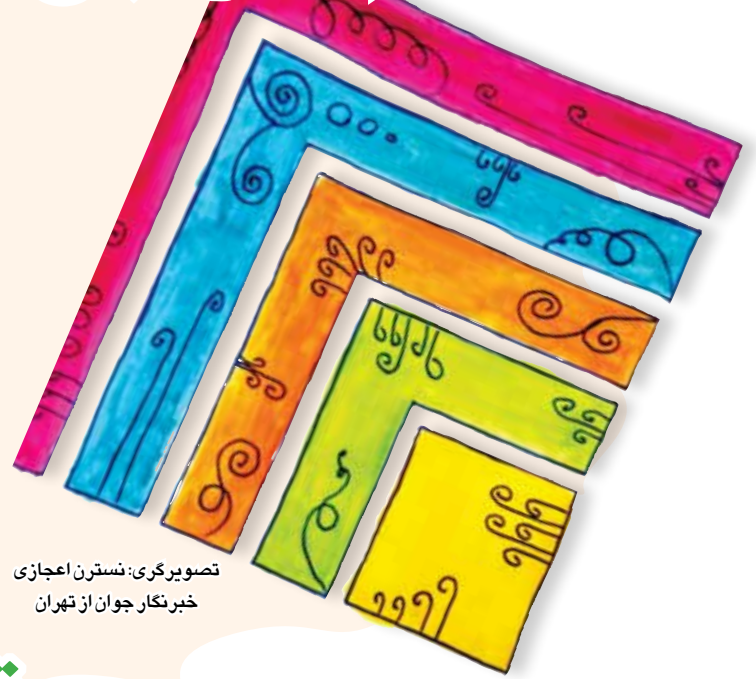
ضحی کاظمی، در رمان علمی تخیلی «دنیای آدم‌نباتی‌ها-۱» با عنوان «سفیر شهر آدم‌نباتی‌ها» جهانی متفاوت با آدم‌هایی متفاوت خلق کرده و در خلال روایت ماجراجویی‌های سه نوجوان از اهالی این جهان، غیرمستقیم گرایش نوجوانان به جست‌وجو، کشف، ماجراجویی، هیجان و... را به تصویر می‌کشد. هر چند جهان این رمان، ظاهرآ جهانی تخیلی است و روند زندگی در آن با جهان، متفاوت، اما گویی این خود ماییم که در عالم خیال به دنبال خواسته‌ها و آرزوهایمان می‌رویم و هم‌چنان ویژگی‌های مثبت و منفی خودمان را داریم.

از همان آغاز داستان با موضوع انتخاب محل و روش زندگی آینده‌ی نوجوانان در آستانه‌ی فارغ‌التحصیلی مواجه می‌شویم و در همان لحظه‌های دشوار اندیشیدن به انتخاب، شیطنت‌های نوجوانانه بعضی از آن‌ها هم گل می‌کنند: «آرتا و هیلا دومیز آن طرف‌تر پایشان را زیر چرخ‌های کوتاه ۱۳ می‌گذارند و برایش جفت پا می‌گیرند. روبات کله‌پا می‌شود، سینی‌های غذا پخش می‌شود کف سلف‌سرویس مدرسه، من و پاشوراما



تابلوی «روزی خوب و زیبا» اثر لری بیویور

بادبادک نارنجی



تصویرگری: نسترن اعجازی
خبرنگار جوان از تهران

«کدام بادبادک را می‌گویی دختر جان؟! اصلاً کسی این جا بادبادک بازی می‌کند؟ بین این همه درخت و تیر برق!»
- قدیم ترها یک بادبادک بود آن بالا. نارنجی رنگ.
پرسید: «بادبادک خودت بود؟»
گفتم: «اول هایش نه. ولی کم کم شد بادبادک من! آخر جز من کسی نگاهش نمی‌کرد! همه فقط بادبادک‌ها را وقت پرواز نگاه می‌کنند. اوج گرفتنشان را می‌بینند. او هم لابد یک روزی اوج گرفته بود که رفته بود آن بالا و گرفتار شده بود.»
- تو اوج گرفتن بادبادک‌ها را دوست نداری؟
- چرا. دوست دارم.
- پس چرا از بین این همه بادبادک با این یکی دم‌خور شدی؟
- آخر این یکی را خودم صد هزار بار پرواز داده بودم. باهاش اوج گرفته بودم. آبی آسمان را به هم نشان داده بودیم.
- پس رفیقت الآن کجاست؟
- نمی‌دانم. لابد دارد با دم نارنجی‌اش جایی دیگر دلبری می‌کند.

هنوز هم از کنار آن تیر چراغ‌برق که رد می‌شوم. اگر کسی همراهم باشد، در گوشش می‌گویم: «می‌دانی... قدیم ترها یک بادبادک نارنجی آن بالا بود!»

کیمیا مذهب یوسفی
خبرنگار جوان از رباط کریم

نزدیک ایستگاه اتوبوس خانه‌ی جدیدمان یک تیر چراغ‌برق بود. همان اولین روزی که از کنارش رد شدم، دیدمش. چشم‌هایم را دوختم بهش: یک بادبادک نارنجی! از آن‌هایی که یک دم بلند و دلبرانه دارند. حالا با همان دم نارنجی‌اش که قرار بود با آن، در آبی آسمان دلبری کند، گیر کرده بود به سیم‌های برق.
مردمی که در ایستگاه اتوبوس به انتظار می‌نشستند، گاه‌گاه نگاهشان به بادبادک نارنجی‌گره می‌خورد. چند ثانیه سنجاق شدنش را به سیم‌های برق نگاه می‌کردند و بعد که اتوبوس می‌آمد، می‌رفتند پی کارشان!
من اما مسیر همیشگی‌ام بود. کم‌کم با بادبادک اخت شدم. نگاهش می‌کردم و او با دم نارنجی‌اش، در ذهنم اجازه‌ی پرواز داشت... من با چشم‌هایم آبی آسمان را به بادبادک می‌خوراندم. صبح... ظهر... عصر... زمستان... بهار... تابستان...
تا این که یک صبح پاییزی رسید، با آفتاب کم‌جان. طبق عادت آمدم کنار ایستگاه اتوبوس، برای بادبادک‌سواری. خالی بود! تیر چراغ‌برق شده بود مثل تیرهای دیگر. بدون یک بادبادک دم‌نارنجی. یادم افتاد دیشب توفان شدیدی آمده بود.
یک روز که طبق عادت قدیم به تیر چراغ‌برق و جای خالی بادبادک خیره شده بودم، از نفر کناری پرسیدم: «سلام خانم، شما یادتان هست؟ آن بادبادک نارنجی را یادتان هست؟ همانی که به تیر چراغ‌برق گیر کرده بود.»
آن خانم اول نگاه‌ی به من و بعد به تیر چراغ‌برق کرد و گفت:

تا همیشه بادوچرخه

توقع داشت ظهر یک پنج‌شنبه، آشنای چهل و خورده‌ای ساله، وقتی دارد چای می‌نوشد و روزنامه ورق می‌زند، اتفاقی اسمت را ببیند و دنبال عینکش بگردد و داستانت را بخواند و چند وقت بعد از پدرت بپرسد، فلانی که مطالبش توی دوچرخه چاپ شده، دخترت است؟
مرضیه کاظم‌پور
از پاکدشت

روز من

پنج‌شنبه ششمین روز از هفته نیست. پنج‌شنبه روز من است. روز کسانی که به نوجوانی ام اهمیت می‌دهند. پنج‌شنبه یعنی سر زدن به آرشیو روزنامه‌ها و دیدن برگه‌های زرد شده‌ی کاغذ. پنج‌شنبه‌ها یعنی نگه‌داشتن قسمتی از عمر توی جعبه. یعنی زیر چتر خیال به خواب رفتن. یعنی رفتن به گوشه‌ی دنج صفحات و نشستن کنار کلمات.
پنج‌شنبه دوچرخه‌ای است که رکاب‌زنان به خانه‌مان می‌آید.
نگین زمانی، ۱۵ ساله
خبرنگار افتخاری از تهران

بوی کاغذ

یادته قبلاً که نامه می‌دادم می‌گفتم هر پنج‌شنبه منتظر چاپ دوچرخه‌ام و وقتی می‌دیدم روی میزمه، کلی ذوق می‌کردم؟ می‌دونم برای خودت هم خیلی سخته، دست و پنجه نرم کردن با بحران کاغذ، ولی ما خیلی منتظر بوی کاغذ دوچرخه‌ایم...
دوچرخه، تو در بدترین زمان هم تنها خواهی بود، ما همیشه پیشت می‌مونیم، درسته خبرنگارهای جوان این روزها پسر از دغدغه هستن، ولی تنهات نمی‌گذارن.

شفق مهدی‌پور
خبرنگار جوان از تهران

نرسیده و هر هفته تا دم‌دکه رفتیم و با کشتی‌های غرق شده برگشتیم...
نمی‌دانم باید چه کسی را مخاطب قرار دهم، ولی بدانید چشم‌های ما هر پنج‌شنبه منتظرند تا با آن پنج مربع خوش‌رنگ که کلمه‌ی دوچرخه را در دلشان جا داده‌اند روشن شوند. نمی‌شود که پنج‌شنبه باشد و دوچرخه نباشد.
خبرنگار دلتنگت، فاطمه موسوی
۱۶ ساله، خبرنگار افتخاری از کرج

حس قشنگ کاغذی

الکترونیکی شدنش اگر هم خوب باشد، باعث از بین رفتن تجربه‌ی یک حس قشنگ می‌شود. دیگر نمی‌شود



عکس: بهاره بیات، ۱۶ ساله
خبرنگار افتخاری از زنجان

خوشحالم هنوز هستی؛ هر چند دور، هر چند سخت...
بدون که هیچ‌وقت تنهات نمی‌گذارم. بهت خیلی می‌دونم...

صبیا نوزاد، ۱۷ ساله
خبرنگار افتخاری از رشت

خرده دل‌تنگی‌های یک خبرنگار

چند وقت پیش دوچرخه که لاغرتر شد، دندان به جگر گرفتیم و خودمان را دل‌داری دادیم که درست می‌شود و دوباره برمی‌گردیم به روزهای دل‌انگیز ۱۶ صفحه‌ای.
حالا هم نزدیک به یک ماه و خورده‌ای می‌شود که نسخه‌ی کاغذی به دستمان

لمس دوچرخه

سلام دوچرخه‌جونم، امروز هم که نبود، نگو که دوباره توی راه پنچر شدی!
راستش هر هفته که نمی‌اومدی، می‌خواستم سرت غر بزوم، ولی صبر کردم و هفت روز دیگه رو هم سر کردم. به سؤال دارم. کسی می‌دونه چرا کاغذ برای چاپ دوچرخه کمه؟ هر روز هزاران هزار کاغذ تولید و مصرف و اسراف می‌شه، ولی کاغذ، کاغذی که دوچرخه روی اون جون می‌گیره و آثار ما رو به نمایش می‌گذاره، کمه. ما نوجوون‌ها دلمون به دوچرخه خوش بود که برخلاف بقیه‌ی آدم‌ها تحویلومون می‌گرفت و تشویقمون می‌کرد که به استعدادهامون اهمیت بدیم.

سعیات رو بکن که دوباره بیای توی خونه‌هامون. من می‌خوام ورق به ورق تو رو لمس کنم. خودت هم می‌دونی اون جووری خیلی بهتری.

ملیکا غلامی، ۱۵ ساله
خبرنگار افتخاری از تهران

خبرهای بد

خبرهای بد مرا می‌ترسانند. این هفته هم چاپ نشدی. حالت خوب است؟
ما تو را فراموش نمی‌کنیم. آدم هیچ‌وقت دوستش را فراموش نمی‌کند.
ریحانه شوروزی، ۱۶ ساله
خبرنگار افتخاری از پاکدشت

هرچند دور

مدتی بود که به دلایل تقریباً موجه نتونستم ازت خبردار بشم، اما چند هفته پیش از بابام خواستم برام روزنامه بگیره. بابام برگشت و یکی از بدترین خبرهای دنیا رو بهم داد. گفت تو فعلاً چاپ نمی‌شی. به دلیل سرعت اینترنت تهیه‌ی شماره‌های الکترونیک طول کشید. اما

بوی شیرین دوستی

کم‌کم آخر سال می‌آید. کم‌کم صدای گریه‌ی بچه‌ها برای دوری از دوستانشان به گوش می‌رسد و تلخ است این جدایی‌ها.
کم‌کم آخر سال می‌آید. بوی مدرسه ذره ذره از بین می‌رود؛ بوی شیرینی که دوستی‌ها را به وجود آورده است.

کم‌کم آخر سال می‌آید. بانویی که ابراز علاقه را به قلب‌هایمان یاد داد، از ما دور می‌شود. او الفبای این هستی بزرگ را یادمان داد.

کم‌کم آخر سال می‌آید. باید چمدان سنگینی را که در این سه سال حمل کردیم، روی زمین بگذاریم. سنگینی‌اش آزارت می‌داده، اما وقتی می‌خواهی از آن جدا شوی، خیلی سخت است، چون به آن عادت کرده بودی.

از من می‌پرسند واقعاً همین قدر مدرسه را دوست داری؟

می‌گویم بله. اوایل آن چنان که باید دوستش نداشتم؛ نه خود مدرسه را، نه بچه‌هایش را، ولی کم‌کم، وقتی دور و برم پر از دوست شد، هر روز مدرسه رفتن برایم شیرین شد، آن قدر شیرین که نمی‌تونم مزه‌اش را فراموش کنم.
بچه‌های مدرسه، مدرسه را می‌سازند و اگر نه، خود مدرسه، اگر درس‌ها مورد علاقه‌ات نباشد، کسل‌کننده است.

زهرا آهنگران، ۱۵ ساله
خبرنگار افتخاری از تهران

شب

شوق

آواز تمام گنجشک‌ها

تویی

می‌بیچی در گوش خورشید

شوق تابیدن

زنده می‌شود

هانیه عابدینی، ۱۶ ساله

خبرنگار افتخاری از شهری

شب را برای تو سروده‌ام

تا وقتی می‌روی

جهان خواب باشد

سمانه منافی، ۱۵ ساله

خبرنگار افتخاری از اسلامشهر



تصویرگری: مهرانا سلطانی، ۱۷ ساله، خبرنگار افتخاری از سرستان



عکس: زهرا ناله خلیج، ۱۷ ساله، خبرنگار افتخاری از تهران

نقاشی خیالات

اننگ

خواب خوش

ثانیه‌ها

لحظه‌های بی تو بودن را می‌شمارند

پنجره‌ها

اشک‌های آسمان را

و این دست‌های من!

که شمارش اشک‌ها

از دستشان خارج شده

مریم خالقی هر سینی، ۱۷ ساله

خبرنگار افتخاری از تهران

خواب به چشمانم نمی‌آید

شاید کسی

در دور دست‌ها

در سرزمین قصه و خیال

خواب مرا می‌بیند...

زینب خدابنده‌لو، ۱۷ ساله

خبرنگار افتخاری از شهری

مثل کلان شهرهای آلوده

که آسمان آبی را

بر دیوار ساختمان‌هاش نقاشی

می‌کنند

به خیالت دل خوشم

لیلا قرمز چشمه، ۱۶ ساله

خبرنگار افتخاری از تهران

آسمان با ستاره. زمین پر ستاره

هر بچه‌ای باید توی آسمان ستاره‌ی خودش را داشته باشد. این را از برنامه‌ی کودک یاد گرفته بودم. من هم بچه بودم، ولی ستاره‌ای نداشتم. آسمان کرمانشاه یک ستاره بیش‌تر نداشتم. اگر آن را برمی‌داشتم، ستاره‌ای برای بقیه‌ی بچه‌ها نمی‌ماند. نمی‌فهمیدم چرا می‌گویند آسمان پرستاره.

یک شب با پدرم توی خیابان بودیم و برق رفت. بابا به آسمان اشاره کرد، چشم‌هایم را از نردبان دست بابا بالا کشیدم؛ آن همه ذره‌ی ریز و درشت درخشان! بابا می‌گفت آن که شبیه ابر است، کهکشان است! مجموعه‌ی آن چند ستاره، شکارچی نام دارند. آن طرف هم خوشه‌ی پروین. حیرت‌زده بودم.

نور شهر یا آلودگی نوری، مزاحم دیدن آسمان بود... بزرگ‌تر که شدم، دنبال مطلب را گرفتم که چرا وقتی زمین غرق نور است، ستاره‌ها دیده نمی‌شوند. این نتیجه‌ی تحقیق من است. آلودگی نوری یعنی نورهای مصنوعی که در زمان یا مکان نامطلوب به محیط زیست و انسان آسیب می‌زنند.

فعالیت‌های حیاتی حیوانات شب‌زی است. روشنایی شبانه‌ی شهرها و روستاها فضای اطراف را هم درگیر و بسیاری از فعالیت‌های حیوانات (شکار، تولید مثل، مهاجرت و...) را با مشکل مواجه می‌کند.

بعضی حیوانات مهاجر راهشان را از روی ستاره‌ها پیدا می‌کنند. آلودگی نوری مانع دیده شدن ستاره‌ها می‌شود یا چراغ‌های شهر شبیه ستاره‌ها می‌شوند و حیوانات را برای انتخاب مسیر گیج می‌کنند.

یکی از حیواناتی که برای مسیریابی به نور طبیعی نیاز دارد، لاک‌پشت است. لاک‌پشت مادر در ساحل تخم می‌گذارد و اگر نتواند به موقع به ساحل برسد، تخم‌ها از بین می‌رود. هم چنین نوزادان تازه از تخم درآمده ممکن است گمراه شوند و به جای دریا به طرف ساحل و شهر بروند و خطر شکار شدن، گرسنگی و تشنگی شان وجود دارد.

آسیب به گیاهان

گیاهان با الگوهای نوری مشخص هر فصل سازگاری دارند. با به هم خوردن این الگوها، زمان رویش و خزان‌شان به

هم می‌خورد. مثلاً اگر خزان درختی عقب بیفتد و برگ‌هایش تا زمستان بماند، سطح گیاه برای نگه داشتن برف زیاد می‌شود و در نتیجه ممکن است به خاطر سنگینی برف بعضی شاخه‌های درختان بشکنند.

آسیب به انسان

هورمون ملاتونین بیش‌تر در تاریکی ترشح می‌شود و در ریتم خواب و بیداری و آرامش انسان نقش دارد. هم چنین کمبود این هورمون با ابتلا به سرطان ارتباط دارد. نور زیاد روی سلامت چشم هم تأثیر منفی دارد. اگر نور قوی به چشم‌تان بتابد، چه می‌شود؟ تصور کنید در مسیرهای پر تردد و پر ترافیک، چراغ‌های خیابان و چراغ‌های عقب و جلوی ماشین‌ها روشن است.

امنیت در آلودگی نوری

کرمانشاه در طول سال‌های جنگ ایران و عراق بارها بمباران شد. بزرگ‌ترها خاطرات جالبی از آن دوران تعریف می‌کنند. شب‌ها چراغ‌های کمی روشن می‌کردند و پنجره‌ها را با پتوهای ضخیم می‌پوشاندند. چون هواپیمای

نورها در زمان و مکان نامطلوب

به چراغ‌های شهرتان نگاه کنید. هر کدام از آن‌ها وظیفه‌ی روشنایی قسمتی را بر عهده دارند. مثلاً چراغی که

جلوی در خانه نصب می‌شود، باید فقط همان محوطه را روشن کند نه اطراف آن را. اگر چراغ را بدون سرپوش استاندارد رها کنیم، اطراف در و بالای در را هم روشن می‌کند. یا هدف از نصب لامپ در خانه روشن کردن خانه است، اما اگر پرده را نکشیم نور به بیرون هم سرایت و آلودگی نوری ایجاد می‌کند.

زینب عطایی، ۱۶ ساله

خبرنگار جوان از سنقر

منبع: سایت اطلاع‌رسانی اثرات آلودگی نوری (lightpollution.ir)



تصویرگری: بهناز سسوانی از تهران



شما در چه حالتی درس می‌خوانید یا در چه وقتی از شبانه‌روز؟ می‌دانید که هر کدام از ما آدم‌ها، عادت‌هایی برای درس خواندن داریم، گاهی هنگام درس خواندن راه می‌رویم، بعضی‌ها بلندبلند درس می‌خوانند، بعضی‌ها باید حتماً روی زمین یا کاناپه دراز بکشند و بعضی‌ها حتی با صدای موسیقی درس می‌خوانند که البته بعضی از این روش‌ها معمولاً جواب نمی‌دهد و نتایج خوبی از آن به دست نمی‌آید. عادت‌های ما در مورد زمان درس خواندن هم خیلی متنوع و متفاوت است. در این جا به این موضوع می‌پردازیم.

زمان درس خواندن

از نظر زمان درس خواندن، رفتار و عادت آدم‌ها متفاوت است؛ بعضی‌ها ترجیح می‌دهند شب و گاه نیمه‌شب درس بخوانند و برخی دیگر صبح زود را مناسب‌تر می‌دانند و بعضی هم ممکن است از هرساعت شبانه‌روز برای مطالعه استفاده کنند. مثلاً غزاله‌ی ۱۷ ساله، عادت دارد شب‌ها درس بخواند. او می‌گوید: «چندبار مشاور مدرسه سر صف آمد و به ما توصیه کرد که بهتر است اول صبح درس بخوانیم، اما من نمی‌توانم صبح زود بیدار شوم؛ تازه، همیشه هم دیر به مدرسه می‌روم، چون تا آخرین لحظه باید بخوابم.»



هر وقت سرمالی درس بتوان!

در ابتدای صبح آماده و سر حال است و آن چه در نخستین ساعت‌های روز می‌خواند بهتر در حافظه‌اش می‌ماند، ولی گروهی دیگر هم هستند که با رد نظر هر دو دسته‌ی قبلی، می‌گویند که بعد از ظهرها بهترین زمان برای مطالعه و درس خواندن است. به گفته‌ی این گروه از کارشناسان، در این زمان حافظه‌ی دراز مدت انسان بیش‌ترین میزان فعالیت خود را دارد.»

سلطانی با نقل نظر و استدلال هر سه گروه مذکور، این‌طور نتیجه‌گیری می‌کند که «در نهایت چرخه‌ی فعالیت هر کسی متفاوت است و براساس نحوه‌ی زندگی شما، بهترین زمان مطالعه و درس خواندن تعیین می‌شود. این مهم است که شب‌ها چه ساعتی می‌خوابید و یا چه‌طور و چه ساعتی بیدار می‌شوید. سبک زندگی شما برای تعیین زمان مناسب درس خواندن بسیار مهم است. این که چه زمانی سر حال هستید و از نظر روانی و هم‌چنین جسمی برای این کار بیش‌تر آمادگی دارید.» او به نوجوانان توصیه می‌کند: «فقط یادتان باشد به اندازه‌ی کافی بخوابید، تغذیه‌ی درست را فراموش نکنید و با شکم پر و بلافاصله بعد از غذا خوردن شروع به درس خواندن نکنید.» همه‌ی این‌ها یعنی، هر وقت سر حالید و حوصله دارید، درس بخوانید!

● نفیسه مجیدی زاده

دلایل آغاز فعالیت مدارس در ابتدای صبح همین باشد، اما در همین حال گروهی هم معتقدند که بهترین زمان مطالعه آخر شب است، چون فرد بعد از مطالعه می‌خواهد و اطلاعات دیگری وارد ذهنش نمی‌شود. بنابراین، ذهن او به خوبی می‌تواند اطلاعات دریافتی را پردازش و بایگانی کند. درست است که در مقابل گروه یاد شده و علاوه بر تصور رایج، عده‌ای از کارشناسان به‌طور جدی معتقدند که ذهن انسان

امتحان درس بخواند!

بهترین زمان درس خواندن به زندگی شما بستگی دارد

کارشناسان نظرهای متفاوتی درباره‌ی ساعت و حالت درس خواندن دارند.

سعید سلطانی، روان‌شناس و مشاور بر این نظر است که «اگر چه این اعتقاد رایج است که ابتدای صبح بهترین زمان برای یادگیری است و شاید یکی از

اما ثنای ۱۵ ساله، سحرخیز است. او به راحتی صبح زود بیدار می‌شود و می‌گوید: «من لذت تماشای صبح و درس خواندن پس از استراحت را به بیداری در شب ترجیح می‌دهم.» امیرحسین ۱۶ ساله هم، زمان خاصی برای درس خواندن ندارد. او از همه‌ی فرصت‌هایش برای مطالعه استفاده می‌کند و از این نظر، صبح و عصر و شب برایش تفاوتی ندارد. اما بارید، هم‌کلاسی او ترجیح می‌دهد یک ساعت مانده به

حواستان به محیط زیست باشد

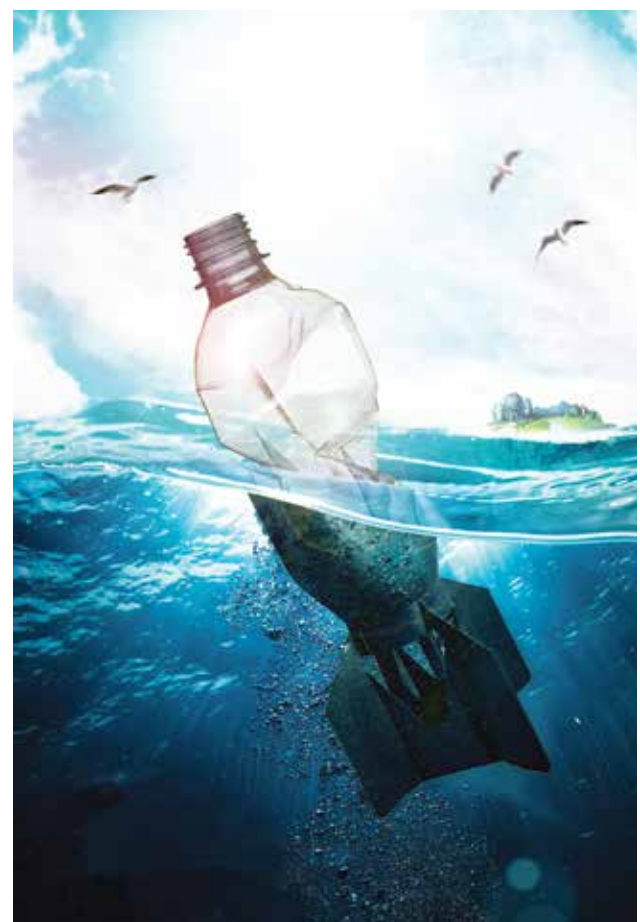
● اصغر بادپر

کمی بعد از امتحانات نوبت سفر می‌رسد. با آغاز تابستان فصل سفر رفتن، گردش در باغ‌ها و بوستان‌ها و محیط‌های طبیعی اطراف شهرها هم از راه می‌رسد. اما لطفاً هر جا که رفتید حواستان به محیط زیست باشد؛ ما می‌توانیم این طبیعت را زیبا و تمیز نگه داریم، شبیه همه‌ی آن عکس‌هایی که از زیبایی‌های طبیعت می‌بینیم.

برای نجات دریاها

امسال شعار روز جهانی زمین، حفاظت از گونه‌های در حال انقراض است و بسیاری از این گونه‌ها در دریاها زندگی می‌کنند و چه‌قدر ساحل دریاهای ما آلوده است.

سعید مرادی کیا، کارشناس محیط زیست در گفت‌وگو با هفته‌نامه‌ی دوچرخه و در این زمینه می‌گوید: «ما هر روز پسماندهای پلاستیکی زیادی تولید می‌کنیم و هر چند که بهترین روش برای نجات کره‌ی زمین از دست پسماندهای پلاستیکی تفکیک و بازیافت آن‌هاست، اما هنوز هم در برخی از کشورهای جهان این نوع پسماندها به درون رودخانه‌ها، دریاها و اقیانوس‌ها



ریخته می‌شود و تا مدت‌ها در آن‌ها باقی می‌ماند و زندگی هزاران گونه‌ی گیاهی و جانوری در یایی مثل لاک‌پشت‌ها، عروس‌های دریایی و هم‌چنین پرندگان مهاجر و... را به خطر می‌اندازند. خوب است به یاد داشته باشیم که زندگی تمام انسان‌های کره‌ی زمین به گونه‌های متنوع گیاهی و جانوری وابسته است. این بدان معنی است که در صورت از میان رفتن این گونه‌ها و یا در معرض انقراض قرار گرفتن آن‌ها به دلیل آلودگی‌های ناشی از فعالیت ما انسان‌ها، زندگی نیز از میان می‌رود و یا در معرض نابودی قرار می‌گیرد.

فراموش نکنیم که رهاسازی و تخلیه‌ی پسماندها و به‌ویژه پسماندهای پلاستیکی در طبیعت، از دشت و جنگل تا دریا و رودخانه نه تنها باعث مرگ و انقراض تعداد زیادی از جانوران و حتی گیاهان دریایی می‌شود، بلکه خود ما انسان‌ها را نیز از میان می‌برد.»

ساده اما تاثیر گذار

مرادی کیا، ادامه می‌دهد: «با این همه، هنوز هم دیر نشده است و شما می‌توانید با رعایت چند نکته‌ی ساده و یادآوری آن‌ها به دیگر اعضای خانواده و دوستان و هم‌کلاسی‌های خود، به حفظ سلامت محیط زیست و هم‌چنین مراقبت از تداوم حیات گونه‌های گیاهی و دیگر جانداران در معرض انقراض کمک کنید.»

این کارشناس محیط زیست برای کمک به حفظ سلامت محیط زیست نکات دیگری را هم یادآوری می‌کند:

- خوب است هنگام سفر به مناطق طبیعی و گردش در جنگل، کویر، دشت، سواحل دریا و رودخانه‌ها سعی کنیم همراه با دوستان و اعضای خانواده‌ی خود برای پاکیزه نگه داشتن آن فضا و حتی جمع‌آوری پسماندهای رها شده اقدام کنیم.
- در هنگام خرید مواد غذایی تا حد امکان محصولاتی را انتخاب کنیم که بسته‌بندی پلاستیکی کم‌تری دارد.
- در حد امکان از ظرف‌های پلاستیکی یک‌بار مصرف استفاده نکنیم و محصولات با دوام و با قابلیت استفاده‌ی مجدد را جایگزین آن‌ها کنیم. برای مثال می‌توانیم در جشن‌ها و مراسم عمومی، به‌جای استفاده از لیوان و بشقاب‌های یک‌بار مصرف، از ظروف چینی و یا شیشه‌ای استفاده کنیم.
- هنگام خرید حتماً سعی کنیم کیسه‌ی پارچه‌ای همراه داشته باشیم و تا جایی که می‌شود کیسه‌ی پلاستیکی نگیریم. یا به‌جای نی‌های پلاستیکی، از نی‌های فلزی و شیشه‌ای چندبار مصرف استفاده کنیم.
- پسماندهای پلاستیکی خود را در طبیعت رها نکنیم و تا جایی که می‌شود، پسماندهای پلاستیکی خود را برای بازیافت در درون مخازن بازیافت قرار دهیم.

میزبان بیست و دومین دوره ی جام جهانی فوتبال، یعنی قطر، کشوری است که هم چون جمعیت ساکن در آن، در کنار فرهنگ سنتی خود پذیرای فرهنگ و آداب و رسوم مهاجرانی است که از کشورهای دیگر به آن جا آمده‌اند. از شما دعوت می‌کنیم این گزارش را از گشت و گذاری کوتاه در دوحه، مرکز قطر بخوانید.

از حدود هفت یا هشت سال پیش که به خاطر شغلم به جنوب کشور و کشورهای جنوب خلیج فارس سفر می‌کردم، این اولین باری است که وارد دوحه، پایتخت قطر شده‌ام. اقامت در دوحه قرار نیست چند ساعتی بیش تر باشد؛ بهترین راه این است که با یکی از همان اتوبوس‌های جهانگردی شهر را ببینم. این اتوبوس‌ها در بیش تر شهرهای دنیا هستند و گردشگران را در مدت زمانی کوتاه با بیش ترین مکان‌های دیدنی آن شهر آشنا می‌کنند.

حتماً می‌دانی که بیست و دومین دوره ی جام جهانی از ۲۱ نوامبر تا ۱۸ دسامبر ۲۰۲۲ (۳۰ آبان تا ۲۷ آذر ۱۴۰۱) در کشور قطر و در دوحه برگزار می‌شود. این اولین باری است که کشوری عربی از خاورمیانه، میزبانی این مسابقات را برعهده می‌گیرد.

اولین چیزی که نظرم را جلب می‌کند؛ شهرسازی یکسان دوحه با شهرهایی مثل عجمان یا شارجه در امارات متحده ی عربی است. مرکز تجاری شهر مزین شده است به برج‌هایی که اکثرآ ساخت و طراحی مهندسان انگلیسی است. سواحل دست‌کاری شده و به نوعی مصنوعی، پله‌ها و خیابان‌های عریض و... حکایت از سبک مدیریت مشابه از منظر شهرسازی در کشورهای حاشیه ی جنوبی خلیج فارس دارد.



برج الحمام و کبوترهایش

این جا دوحه است؛ پایتخت قطر

شهر برج‌های مدرن و کبوترخانه‌های سنتی

عکس و متن: آرش خانی

دیگر است. جمعیت قطر در سال ۲۰۱۷ میلادی تقریباً معادل دومیلیون و ۶۰۰ هزار نفر بوده که فقط ۳۱۳ هزار نفرشان قطری هستند و بقیه مهاجرانی از کشورهای دیگر. بیش تر مهاجران مردند و به همین دلیل تعداد مردان در قطر حدود سه برابر زنان است. من مسافر، در بازار تو در توی قدیمی دوحه گم می‌شوم و به سختی راه خروج از بازار را می‌یابم.

در این جا شما می‌توانید مردان قطری را ببینید که لباس‌های سنتی قطری می‌دوزند. معبر اصلی بازار پر است از کافه‌های لبنانی، سوری و... که به پذیرایی از مهمانان مشغول اند. از همین دیدار چند ساعته، می‌توان دریافت که قطر نیز مانند دیگر کشورهای عربی جنوب خلیج فارس، در کنار زندگی سنتی و مذهبی، پذیرای فرهنگ‌های کشورهای

است. قطر تا سال ۱۹۷۱ میلادی تحت حمایت انگلیس بود و سپس با کشف ذخایر گسترده ی گازی، تبدیل به یکی از کشورهای ثروتمند جهان شد.

از مرکز تجاری شهر و برج‌های سر به فلک کشیده که دور شویم، به برج‌های کبوترخانه می‌رسیم. ما هم در ایران چنین برج‌هایی داریم. این برج‌ها در دوحه به نام برج‌های الحمام معروف‌اند و مسجد کنار آن و هتلی چند منظوره در پشت آن ترکیبی از بناهای زیبای قدیمی عربی را شکل می‌دهند که به دل می‌نشیند. در فرصت کوتاه باقی‌مانده سری هم به بازار باستانی به نام «سوق واقف» می‌زنم که بازاری است قدیمی با دالان‌های هزار تو که مغازه‌هایش عمدتاً به عرضه و فروش پارچه، ادویه، انواع شیرینی، کالاهای خانگی و سوغاتی‌های رنگ به رنگ اختصاص دارند.

بهترین چشم‌انداز برای دیدن شهر راهی است که موزه ی هنرهای اسلامی این شهر را به هتل شرایتون وصل می‌کند که به آن کورنیش دوحه می‌گویند. قطر امیرنشینی است که از میانه ی سده ی ۱۹ میلادی، خاندان آل ثانی در حکومتی مطلقه و ارثی بر آن فرمانروایی می‌کنند. دوحه، مرکز آن فقط با عربستان مرز زمینی دارد و از راه دریا با کویت، ایران، بحرین، عربستان، عراق و امارات همسایه



سواحل دوحه و قایق‌های تفریحی



نمایی دیگر از شهر دوحه



برج‌های مدرن دوحه



بازار سوق واقف که بازاری سنتی است